

بررسی و مقایسه سیر تکامل انسان از دیدگاه مولانا و روان شناسان انسان گرا

طیبه وطن پرست

عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور، ایران

tvatanparast@yahoo.com

آدرس: رفسنجان ابتدای جاده یزد، دانشگاه پیام نور

تلفن: ۰۹۱۳۲۹۰۶۹۱۳

The analysis and comparison of human evolution in molana's and humanistic psychologist's view

Tayebah vatanparast

Faculty member Iran pun

Email: tvatanparast@yahoo.com

چکیده:

توجه به انسان و شناسایی ابعاد وجودی او از گذشته های بسیار دور همواره در مذاهب و مکاتب و فرهنگ های مختلف از مذاهب هند تا فلسفه یونان و اندیشه های اصیل اسلامی گرفته تا عصر حاضر، همواره مورد نظر بوده است. روان شناسی انسانی در مشرق زمین، ریشه های ژرفی داشته از جمله در اندیشه ها و آراء جلال الدین محمد مولوی، شاعر پر آوازه قرن هفتم هجری در کتاب مثنوی، انسان در تمامی ابعاد وجودیش مورد بررسی قرار می گیرد.

مثنوی یکی از عالی ترین منابع شهودگرایی و عرفان مثبت است. از دیدگاه مولانا، آن چه مایه ی تعالی و تکامل بشر است، در وجود خود او نهفته است و مراحل این سیر تعالی و تکامل را از جمادی آغاز می کند تا به مرتبه حیوانی می رسد و از آن پس به سوی مرحله انسانی و سر انجام در نوک قله ی تکامل که نفس مطمئنه و نفس ملکی دست می یابد. کارل راجرز روان شناس مشهور انسان گرا نیز معتقد است که هرکس باید بر تجربه های تکیه کند و این تنها واقعیتی است که هر فرد می تواند از طریق آن خود را بشناسد. و تحت تاثیر نظریه گرایش ذاتی انسان برای رشد و تکامل به این نتیجه رسید که آدمی گرایش به خود شکوفایی دارد. یعنی تحقق بخشی یا شکوفاسازی تمام توانایی های موجود در انسان و معتقد است هر چه فاصله ی بین خود آرمانی و خود واقعی کمتر باشد، شخص احساس رضایت بیشتری می کند و این همان مفهومی است که مولانا از آن به نفس مطمئنه تعبیر می کند.

بر طبق الگوی راجرز تکامل انسان از نیازهای فیزیولوژیک که به تعبیر مولانا همان مرحله حیوانی است آغاز می گردد و بعد به مرحله انسانی می رود تا اینکه در اوج قله ی کمال، مرحله تحقق به خویشتن با خود شکوفایی می رسد که مولانا آن مرتبه را نفس ملکی می داند. در این مقاله تلاش بر آن است بانگاهی اجمالی به آراء و نظریات هر دو دانشمند به مقایسه ی سیر تکامل و تعالی انسان از نظرگاه دانشمندان ایرانی اسلامی و دانشمندان غرب پرداخته شود.

کلیدواژه:

مولانا، راجرز، انسان، تکامل، خود شکوفایی، نفس مطمئنه

مقدمه:

مثنوی معنوی مولوی که این چند کلمه ناظر به ارائه گوشه ای از اندیشه های بلند وی در رابطه با تکامل انسان می باشد از آن گونه آثار است که تمام آن از همه روی و از همه جهت گزیده است. تلاش بر آن بوده تا از در روان شناسی به مقایسه مفهوم انسان کامل از دیدگاه های این دانشمند بزرگ و روان شناسان اسلامی و غرب پرداخته شود.

مثنوی از آن گونه آثار است که تمام آن از همه روی و از همه جهت گزیده است و از نگاه محققان آشنا به ادبیات جهانی و میراث فرهنگ عرفانی عالم مثنوی مولانا در بین تمام آثار عرفانی جمیع قرون یکتا و بی همتاست.

از آن جایی که مثنوی دارای مطالب گوناگون و پرمعناست نمی توان گفت این کتاب فلان اثر مشخص را در فرد یا قلمرو اجتماع ایجاد نموده است. ولی به طور قاطعانه می توان ابراز کرد، کتاب مثنوی برای متفکرین، بزرگترین خدمات را انجام داده است. این خدمت بزرگ عبارت است از توسعه دیدگاه اندیشمندان و کشاندن آنها به اعماق مطالب و اصول انسانی که قرن های متمادی برای بشریت مطرح بوده است و همچنین با اطمینان می توان گفت که مطالعه ی دقیق و همه جانبه ی مثنوی در ایجاد حالت روحانی و هیجان عشق به مفاهیم الهی برای متفکرین سهم بسیار بزرگی داشته است و از آن جا که سرتاسر مثنوی استشهاد و تفسیر آیات قرآنی و روایات اخلاقی و مربوط به سایر معارف است توانسته است استقلال اندیشه و هیجان روحی جلال الدین را از سایر مکاتب حفظ نماید. این کتاب می تواند یکی از عالی ترین منابع شهودگرایی و عرفان مثبت بوده باشد. جلال الدین در کتاب مثنوی صدها مطلب ارزنده درباره معارف عمومی، الهیات و ارزیابی موجودیت انسانی مطرح کرده است و مطالب گوناگون و اندیشه های متعددی در این زمینه ابراز نموده است. با دقت کافی در آن مطالب این حقیقت روشن می شود که منظور اصیل جلال الدین و یگانه هدف او نشان دادن راه های تزکیه و تصفیه روح و رهسپار شدن به سوی خداست.

رابطه ما با مثنوی رابطه ای است خشک و بی محتوا، رابطه ای در سطح الفاظ و ادبیات. حال آنکه مثنوی پیامی عمیق در خود نهفته دارد. پیامی که شرح رنج و اسارت آدمی و غربت او از اصل خویش است. پیام مثنوی هشداری است به انسانی که خود را در تاریکی هستی مجازی از الفاظ و صورت ها پیچانده و عمر خود را در ترس و رنج و تضاد می گذارند.

پیام مثنوی، فریادی است، برای بیداری و خروج از حصار نقش ها و برگشت از بحران به هستی فراسوی مجازها و پندارها به باغ سبز عشق آنجا که همه و جد و سرور است و نشانی از ترس و دلهره های این هستی مجازی نیست، کجاست این بحر عشق و این باغ سبز عشق.

اومی گوید: همه ی این زیبایی ها درون توست. تو گوهری هستی در بطن دریای وحدت و صدف پندار است که تو را از این دریا جدا ساخته است (جعفری، محمدتقی، ۱۳۶۳)

در مقدمه مثنوی مولانا بحث در رابطه با انسان واقعی را با نی نامه آغاز می کند. از دیدگاه مولانا مراد از نی تمام افراد انسانی است و نهایت این که درک حیات و جستجوی جایگاه اصلی او از هر کسی ساخته نیست. مادامی که بانگ عشق الهی انسان ها را در قلمرو شناسایی انسان ها نادیده بگیریم، هرگز نخواهیم توانست صدای واقعی این موجود شگفت انگیز را از درون او نمودار سازیم. کسی می تواند سوز و گداز و معنای حقیقی این فریادها را درک کند که با اصل خویش آگاه باشد. این آگاهی در او عشق ایجاد خواهد کرد و اشتیاق به بازگشت به سوی آن اصل در دلش شعله ها فروزان خواهد ساخت (جعفری، محمدتقی، ۱۳۶۲)

کارل را جرز یکی از روان شناسان انسان گراست که نظریات او در مرکز نهضت انسان گرایی قرار گرفت.

راجرز تحت تاثیر گرایش ذاتی آدم ها برای رشد و کمال یافتن و کسب تغییرات مثبت قرار گرفت اوبه این نتیجه رسید که برانگیزنده ی آدمی گرایش به خود شکوفایی است یعنی گرایش برای "تحقق بخشی یاشکوفاسازی تمام توانایی های موجود در انسان "هرموجود رشد یابنده سعی دارد ،تمام توان مندی هایش را در محدوده وراثت شکوفا کند.راجرز منکر نیازهای آدمی از جمله نیازهای زیستی نشد ، بلکه همه نیاز ها راتحت الشعاع نیاز به تحقق خویش دانست.

مفهوم محوری در نظریه شخصیت راجرز در خویشتن با خویش واقعی است که شامل تمام اندیشه ها ،ادراکات و ارزش هایی است که من یاخودم را می سازند ودر بر گیرنده ی آنچه هستم وآنچه می توانم انجام دهم است ،کسی که خود را فردی لایق و توانا می داند، عملکردش با کسی خود را ضعیف و ناتوان می داند، کاملاً متفاوت وعکس است.راجرز همچنین بران بود که آدمی دارای خود آرمانی یا ایده آل است ،یعنی تصویری ازآن کسی که می خواهیم بشویم یاباشیم هرچه به خود آرمانی نزدیکتر به خود واقعی باشد ،شخص احساس تحقق یافتگی و رضایت بیشتری می کند.

فاصله ی بسیار بین خود واقعی و خود آرمانی منجر به ناخشنودی ونا رضایتی شخص می گردد .(هیلگارد، ۱۳۸۰)

استاد علامه محمد تقی جعفری در رابطه با ارزش و اهمیت در انسان ها دریافت معنای زندگی خود می گوید:انسان برای اینکه معنای زندگی خود را درک کند باید از موقعیت و جایگاه خود در عالم آگاه شود و بداند که قانون الهی انسان را چگونه مطرح می کند .محمدتقی جعفری انسان را باجهان هستی مقایسه می کند واو از جهان برتر می داند؛ زیرا معتقد است ،انسان علت غایی عالم آفرینش و انگیزه ی خدا از خلقت و به جریان انداختن جهان هستی بوده است.(جعفری، ۱۳۶۳، ص ۵۷۱-۵۸۱)

و برای انسان سه مرحله تعیین در نظر می گیرد که در آخرین مرحله ازاین تعیینات سه گانه انسان کامل قرار دارد ،انسانی که همه استعدادها و خلقت های وجودی خود را به فعلیت رسانده و شخصیت خویش را در جهت هدف اعلای حیات شکوفا ساخته است.

باتوجه به مطالبی که بدان اشاره گشت درمی یابیم که در سیر تکوین وتکامل انسان هر سه دانشمند دارای نظریات وباورهایی هستند که بی شباهت به یکدیگر نمی باشد و نکته قابل تامل و بالاهمیت اینکه آنچه را دانشمندان امروز علم روان شناسی در دنیای غرب باهزاران امکانات و ابزار ها به دست آورده اند ،دانشمندان دیروز مشرق زمین با امکاناتی اندک و محدود با زیباترین الفاظ و متقن ترین استدلال ها ثابت کرده اند .

دراین مقاله تلاش برای آن است با بررسی اندیشه های هریک از دانشمندان فوق به صورت ضمنی مقایسه ای کوتاه بین نظریات مولانا جلال روی و محمد تقی جعفری ازیک سو ونظریات کارل راجرز اروپایی از سوی دیگر در رابطه با انسان کامل دست یابیم.

تلاش برآن است باتوجه به مقدمات و مطالب فوق که از مدنظر گذشت در این قسمت به بیان دو نظریه اصلی پیرامون موضوع تحقیق پردازیم .

روش تحقیق:

اهداف و دستاوردهای تحقیق میراث عظیم

۱-آشنایی نسل امروز جامعه بافرهنگ غنی ملی ومذهبی ایران

۲-حرکت شعرو ادب فارسی از جنبه ی توصیفی صرف به سوی تکامل و تعالی همه جانبه و تبیین و تشریح جایگاه رفیع انسان در پهنه ی هستی

۳-رسیدن به خودباوری با تکیه بر دستاورد ها و اندیشه های گذشتگان و احیاء به کارگیری این میراث در جامعه ی امروز و رهایی از انحرافات اخلاقی و معنوی

۴- تبیین شاخصه های رفتارهای اجتماعی و شخصیتی انسان در جامعه

۵-مقایسه روان شناسی انسانی در نزد علما و حکما و دانشمندان ایران اسلامی با نظریات انسان گرایان در غرب

پیشینه ی تحقیق:

در رابطه با مقایسه نظریات مولانا و راجرز آثار متعددی توسط نویسندگان و پژوهشگران تالیف شده است از جمله می توان به موارد ذیل اشاره کرد .کتاب مطالعه تطبیقی مولانا و راجرز تالیف سعید عبدالملکی و محمد مهدی شریعت باقری

مقاله تحلیل روان شناختی خودشکوفایی از دیدگاه مولانا و راجرز در نخستین همایش ملی ادبیات فارسی و پژوهش های میان رشته ای ، دانشگاه بیرجند در سال ۱۳۸۲ و همچنین مقاله انسان کامل از دیدگاه مولانا و راجرز تالیفاما در رابطه با مقایسه مراحل سیر تکامل انسان از دیدگاه دانشمندان فوق اثر خاصی یافت نشد . ازاینرو تلاش برآن داریم این مهم را در قالب هر می که راجرز برای مراتب خود شکوفایی معرفی کرده ،نظریات مولانا نیز مطرح گردد .وازاین طریق این نکته را دریابیم که آنچه امروزه توسط دانشمندان مغرب زمین در رابطه باانسان مطرح شده است روزگارانی بسیاری در ایران زمین توسط دانشمندان ایرانی بسیار موشکافانه و دقیق و پر معنا مطرح گردیده است.

بحث و بررسی:

بخش اول رابه نظریات دانشمندان ایرانی مولانا و محمد تقی جعفری و در ادامه فصل بعد را به نظریه کارل راجرز اختصاص خواهیم داد.

تکامل انسان از دیدگاه مولانا

الف) انسان کامل کیست؟

نزد مولانا، انسان واقعی، خالی از چند و چون جانی است که شناسای جان باشد و آن کس در اقلیم جسم و دنیای حس محدود و متوقف می ماند و جان را که در آن سوی جسم اوست را نمی شناسد، ناس نیست و چون از انسان چیزی جز صورت انسانی ندارد، و البته از ادراک مرتبه خلافت الهی محجوب خواهد بود.

در هر حال همین اتصال بی چون که به سوی رب ناس با جان ناس هست و ادراک شهودی آن غایت سیر انسان در جستجوی حق است. انسان که به ظاهر یک مشت آب و گل است بر آسمان رفیع و چرخ اثیر هم افزونی می دهد و از تمام کاینات ممتاز می دارد.

اما آدمی هم تابه حیات آن دمی که از ولادت ثانی، حاصل می آید، زنده نگردد، تحقق به معنی واقعی انسان پیدا نمی کند.

انسان تا وقتی در خشم و شهوت و درخور و خواب حیوانی که هم باخشم و شهوت مربوط است، باخود برنیاید نمیتواند از خودی خویش که تعلق قلبی او را به عالم حسی سبب می شود و از عالم جانش منصرف می دارد، بیرون بیاید و درنشئه انسانی که ورای مرتبه حیات حیوانی و آن سوی دنیای خور و خواب است، تجدید حیات بیابد. (سرنی، زرین کوب، ص ۶۰۸)

انسان کامل مولانا، انسانی است که به طور فطری و نهادی با دیگر انسان ها تفاوت دارد. از جمله آنکه روح و جانی دارد؛ زاید بر دیگر افراد انسانی باز غیر عقل و جان آدمی هست جانی در نبی و در ولی

روح انسانی که از عالم مجردات علوی به جانی ظلمانی تن گرفتار آمده، همواره خواهان آن است تا بند تعلق از ماده و مادیات و شهوات حیوانی بگسلد و به مبدا خویش واصل گردد.

جان زهجرعرش اندر فاقه ای تن زعشق خاربن چون ناقه ای

جان گشاید، سوی بالا-بال ها تن زده اندر زمین چنگال ها

زین کند نفرین حکیم خوش دهن برسواری کو فرو ناید زتن

از دیدگاه مولانا انسان موجودی دوبعدی است که یک بعد آن جسم است و بعد دیگر آن روح و هریک از این دو نیز سیری مخصوص به خود دارد. جنبه جسمانی انسان از حیوان است و حیوان نیز از نبات از جماد.

اما بعد روح انسانی اصل آن از عالم لاهوت است و برای مدتی محدود به عالم ناسوت گام نهاده و در تن اسیر شده است و همواره رو به سوی اصل خود دارد و از جدائی شکوه و شکایت دارد.

از انسان کامل به نام های گوناگون یاد کرده اند، بودا اورارهات "می نامد و کنفو سیوس "کیون تسو" ایبن های یوگا وبها کتی نیز از او بانوع "انسان آزاده" نام می برند.

افلاطون او را فیلسوف و اسطور در انسانی بزرگوار و از همه بالاتر آنکه قرآن وی را خلیفه الله می خواند (نصری، عبدالله، ۱۳۷۱)

اطوار و منازل کمال انسان در نزد مولانا:

منشا حیات و ادراک انسان را که جان و روح و اندیشه در کلام مولانا، تعبیرهایی از وجوه مختلف آن است. حکما و صوفیه به لفظ در نفس تعبیر می کنند، ای تسمیه به طور ضمنی حاکی از آن است که حقیقت وجود واصل ذات انسان و آنچه خودوی عبارت از آن است در عین ادراک و حیات اوست و آن که وی از آن تعبیر به من میکند و خود او همان است البته استخوان و پی و ریشه یی که جسم او را ترکیب کرده است، نیست. بلکه اندیشه ای است که در او هست و ادراک و حیات او را متضمن است.

جان انسان در اخس مراتب آن باجان حیوان که منشا حیات و در عین حال ادراک مبهم و محدود است، تفاوت زیادی دارد. از این رو انسان در طی اطوار و منازل خلقت از عالم حیوانی به عالم انسانی وارد می شود. اولین مایه ای که از ادراک و حیات دارد، همان ارذل و اخس مراتب حیات است که نفس حیوانی است و ادراک آن از حد غریزه ای که نزد حیوان است چندان در نمی گذرد، و این مایه حیات که با اقل ادراک همراه است، قوای شهوانی و غضبانی خویش را به صاعقه همین ادراک ضعیف وسیله حفظ ذات و صیانت شخص ی سازد.

این مرحله، انسان را نه فقط از حیوان که ادراک وی در مرحله مادون ادراک انسان متمایز می دارد، بلکه نسبت به حیات نبات که نفس نباتی منشا آن است و حیات جماد که آن نیز در نزد عارف از نوعی روح و حیات مبهم خالی نیست، مرحله کمال محسوب است (زرین کوب، ۱۳۷۲، ص ۶۱۸).

مرتبۀ نفس حیوانی

نفس به سبب تعلقی که به عالم جسمانی دارد و میل بقا که لازمه این تعلق اوست، بین خیر و شر متمیز نمی کند. از این رو، اولین مرحله اطوار سیر خویش دایم انسان را به آنچه نفع شخص اوست، سوق می دهد و از هیچ گونه تعدی و تجاوز به غیر که عمده سرور عالم ناشی از آن است، اجتناب نمی کند و اینجاست که نفس در مرتبه انسانی "بدرمای" و به تعبیر قرآن کریم "اماره بالسوء" می شود

مرتبۀ نفس انسانی

تجاوز از این مرحله و ترقی به مرتبه و رای نفس حیوانی، از وقتی شروع می شود که نفس بین خیر و شر متمایز می گذارد و از اینکه همه چیز را برای خود مطالبه کند و هرگز به حق حیات در غیر نیندیشد. گامی آن سوی تر می نهد یا لاقل از ارتکاب ظلم و شر، احساس ندامت و ملامت می نماید و در جستجوی پرهیز از آن چه خلاف آن است از ماوراء درخوری "تلقى الهمام می کند و این جاست که نفس انسان را از لوازم حیات حیوانی منفصل می کند.

و بر حسب مراتب در نفس لواحه و "نفس ملهم" نام می گیرد.

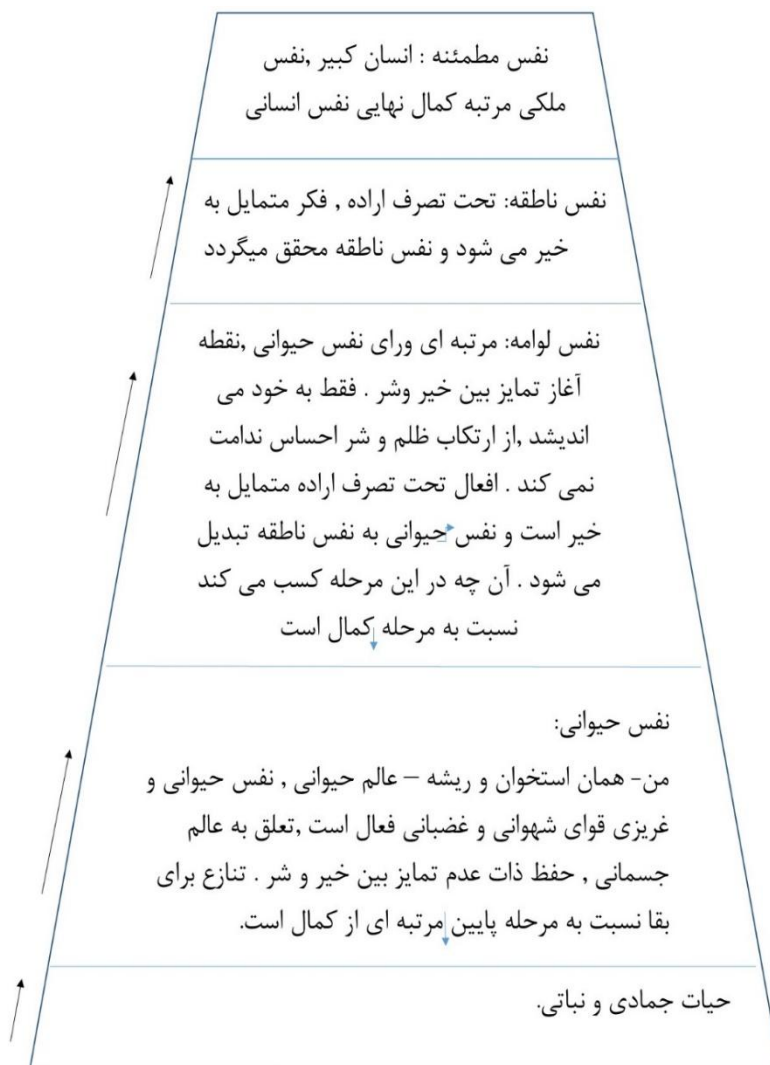
نفس ناطقه و مطمئن

هر چند احیاناً در معرض وسوسه و گرایش به منافع شخصی و تسویل هواهای نفسانی واقع شود لیکن استعداد رهایی از این تسویلات وی را از تنزل به مرتبه نفس حیوانی باز می دارد و فعل او تحت تصرف و تدبیر اراده و فکر متمایل به خیر واقع می شود و نفس ناطقه که قدرت فکر در خیر و شر را متضمن است در وی تحقق می یابد و این گونه درخوری "و نفس حیوانی که اولین مرحله از مراتب و اطوار حیات است تدریجاً به نفس ناطقه تبدیل میابد و در تمام اطوار و منازل آنچه حاصل میکند، کمال است (همان، ص ۶۱۸)

باتوجه به مطالب فوق از نظرگاه مولانا، نفس در تمام اطوار از نباتی تا انسانی و همچنین در مراتب مادون و مافوق آنها در مسیر کمال است تا بمرحله نفس مطمئن یا نفس ملکی که کمال نهایی انسان است، دست می یابد و تبدیل به انسان کبیر و یاهمان که انسان کامل می نامند می گردد. و این سیر کمال را مولانا در داستان طوطی بازگان به زیبایی تمثیل بیان میکند. در نزد مولانا در شکل رمزی خویش رنگ خاصی به داستان داده است روح انسانی هم مثل طوطی می تواند راه رهایی خود را پیدا کند یا مردن از عالم خلق و اتصال به عالم امر. (زرین کوب، ص ۶۲۵)

انسان کامل انسانی است که همه ی استعدادها و خصلت های وجودی خود را به فعلیت رسانده و شخصیت خویش را در جهت هدف اعلا ی حیات شکوفا ساخته است.

انسان کامل، انسانی است که از "خودطبیعی" گذشته و با انتخاب های خوش به خود "ایده آل" رسیده است. از زندان تن گریخته اگرچه یک تن است اما عظمت او منشأ اثر هزاران تن را دارد. راه گشاست و می کوشد باری از دوش دیگران بردارد. (نصیری، عبدالله، ۱۳۷۱)



نمودار اطوار و منازل کمال انسان از دیدگاه مولانا

تکامل یا خود شکوفایی از دیدگاه مازلو

آبراهام مازلو بنیان گذار و رهبر معنوی جنبش روان شناسی انسان گرا محسوب می شود مازلو، اعتقاد داشت که هر کدام از ما با نیاز های غریزی به دنیا می آییم که ما را قادر می سازند تا رشد کنیم، پرورش یابیم و استعداد هایمان را تحقق بخشیم.

مازلو یک سلسله مراتب از نیازها یا نردبان انگیزش ها را معرفی کرد. آن نیاز ها یی که در پله اول قرار دارند، باید پیش از نیازهای پله بعدی برآورده شوند. زمانی که نیازهای سطح دوم برآورده شده باشند، نیازهای سطح سوم، با اهمیت می شوند و الی آخر که مشابه این سلسله مراتب هاوساختر ترتیب و توالی آنها را در نظرگاه مولانا مشاهده کردیم)) نظریات مازلو امروزه طرفداران بسیاری رابه دست آورد و در حال حاضر در دنیای تجارت به کار برده می شود در جایی که بسیاری از مدیران، عقیده حازلو را که عالی ترین انگیزش انسان (نیاز به خودشکوفایی) منبع بالقوه رضایت شغلی است. (دوان شولتز، ۱۹۹۸)

راجرز نیز یکی از روان شناسان انسان گراست که تحت تاثیر گرایش ذاتی آدم ها برای رشد وکمال یافتن وکسب تغییرات مثبت قرار گرفت. او به این نتیجه رسید که برانگیزنده ی آدمی، گرایش به خود شکوفایی است. یعنی گرایش برای در تحقق بخشی یا شکوفاسازی تمام توانایی های موجود در انسان. وی منکر نیازهای آدمی از جمله نیازهای زیستی نشد بلکه همه نیازها را تحت الشعاع، نیاز به تحقق خویشتن دانست. (هیلگارد،)

اما در مبحث قبل گفته شد که مازلو سلسله مراتبی از پنج نیاز فطری را معرفی کرد که رفتار انسان را برانگیخته و هدایت می کند و این نیاز ها عبارت اند از ۱- نیاز های فیزیولوژیکی ۲- نیازهای ایمنی ۳- نیازهای تعلق پذیری ۴- نیازهای احترام ۵- نیاز خود شکوفایی

برطبق الگوی فوق فیزیولوژیکی در پایین ترین طبقه قرار دارند و تا این نیاز ها ارضاء نگردد، نیاز های بالاتر ارزش و اهمیتی نمی یابد. همچنین نیازهای ایمنی، احترام و

مازلو در بالای سلسله مراتب نیاز خود شکوفایی را قرار داد و بر اهمیت این نیاز به عنوان تلاش نهایی، تاکید می ورزد. این نیاز بر آورده کردن استعدادهای فرداست، آنچه یک فرد می تواند بشود یا باید بشود. (رابرت ویلیام لاندین، ۱۹۹۶)

مازلو معتقد است با رشد فیزیولوژیکی فرد، فرایند پرورش خود آغاز میشود، آن گاه که بدن و اندام هاشکل خاص خود را یافت و کامل شد. رشد وکمال متوجه شخصیت می گردد. راجرز معتقد است تحول در دوران کودکی آغاز و در آخر نوجوانی تکمیل می شود.

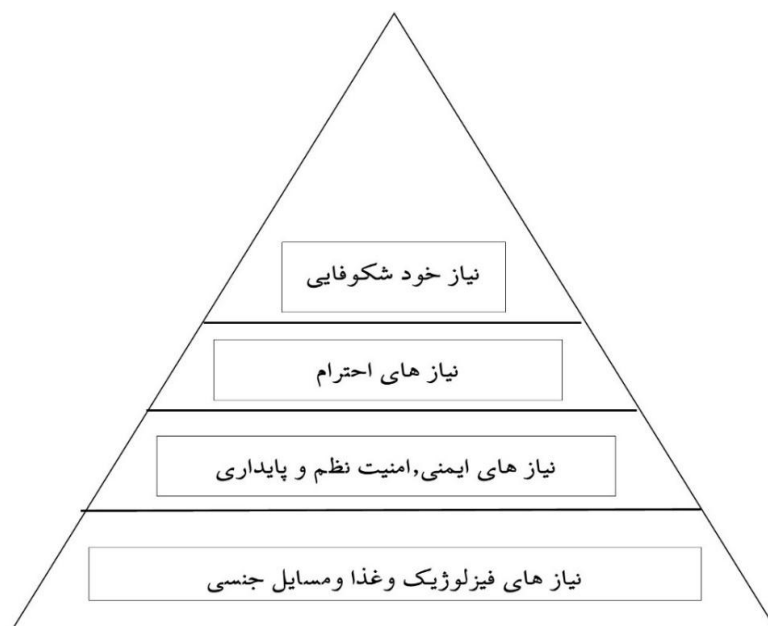
همین که خود، پدیدار می گردد، گرایش تحقق (خود را از قوه به فعل رساندن) فرایند است که در سراسر زندگی ادامه می یابد. مهمترین هدف زندگی انسان است. تحقق خود روند خودشدن و پرورش ویژگی ها و استعدادهای یکتای فرداست. به اعتقاد راجرز، در بشر میلی ذاتی برای آفرینندگی هست و مهم ترین آفریده هر انسان خود اوست، این همان هدفی است که غالبا اشخاص سالم بدان دست می یابند نه انسان های ناسالم. (شولتز دوان، ۱۳۷۵)

مازلو در ضمن تعریف ویژگی های افراد خود شکوفا می نویسد:

یکی از ویژگی های افراد خودشکوفا، تجربه های عرفانی یا اوج اوست. افراد خودشکوفا، لحظه های جذبه و از خود بی خودشدگی آشنا هستند که بی شباهت به تجربیات عمیق مذهبی نسبت و می تواند در موقعیت تقریبا هر فعالیتی رخ دهد. مازلو این رویداد ها را تجربیات اوج نامید که طی آن خود self متعالی شده و شخص به صورت عالی خود را قدرتمند، مطمئن و مصمم احساس می کند. (مولانا آخرین مرتبه نفس، نفس مطمئنه می نامد)

مازلو نوشت که تجربه اوج شامل این حال است. احساس جذبه و شگفتی و بهت، فقدان قرار داشتن در زمان و مکان همراه با اطمینان از اینکه، خیر بسیار مهم و با ارزش اتفاق افتاده است. به طوری که فرد دگرگون و نیرومند می شود. (دوان شولتز و دیگران، ۱۹۹۸)

مازلو افراد خودشکوف را براساس تجربیات اوجشان از یکدیگر متمایز کرد. به این صورت که آنها از نظر کمیت و کیفیت این تجربه ها باهم فرق دارند افراد خود شکوفایی که با عنوان اوجی ها توصیف شده اند از آن هایی که غیر اوجی هستند، تجربیات بیشتری دارند و این تجربیات بیشتر عرفانی و مذهبی هستند. اوجی ها از غیر اوجی ها قدیسی تر و شاعرانه تراند و در بین گروه های شغلی مختلف از جمله هنرمندان، نویسندگان، دانشمندان، مدیران تجاری و سیاستمداران یافت می شوند. (همان ص ۳۵۶)



ارزش و اهمیت ((انسان)) در یافتن معنای زندگی خود از دیدگاه محمد تقی جعفری

از نظر محمد تقی جعفری، انسان برای اینکه معنای زندگی خود را درک کند، باید از موقعیت و جایگاه خودش در علم آگاه شود و بداند که قانون الهی، انسان را چگونه مطرح می کند. به اعتقاد و انسان باید بداند مانند کلمه ای است که صرفاً در کتاب تاریخ بشری افتاده باشد و هیچ ملزم نباشد که جایگاه خود را در آن کتاب درک کند و از حالتش در این کتاب بپرسد. بلکه قانون الهی درباره انسان می گوید: توای انسان که در وسط کتاب هستی قرار گرفته ای، ای کوچک نما تو همان ارزشی را داری که کتاب هستی دارد. هرگز در این کتاب، حرف بی ربطی نیستی بلکه جهان، بزرگ را درون تو قرار دادم ولی اگر وجود تو گورستان این جهان شده، به خودت مربوط است (جعفری، ۱۳۶۳)

محمدتقی جعفری انسان را با جهان هستی مقایسه میکند و او را از جهان برتر می داند؛ زیرا معتقدات انسان علت غایی عالم آفرینش و انگیزه خدا از خلقت و به جریان انداختن جهان هستی بوده است (همان ص ۴۸۶)

بنابراین او بر این باور است که انسان باید جایگاه واقعی خود را در جهان هستی بفهمد تا بتواند درک کاملی از معنای واقعی زندگی داشته باشد.

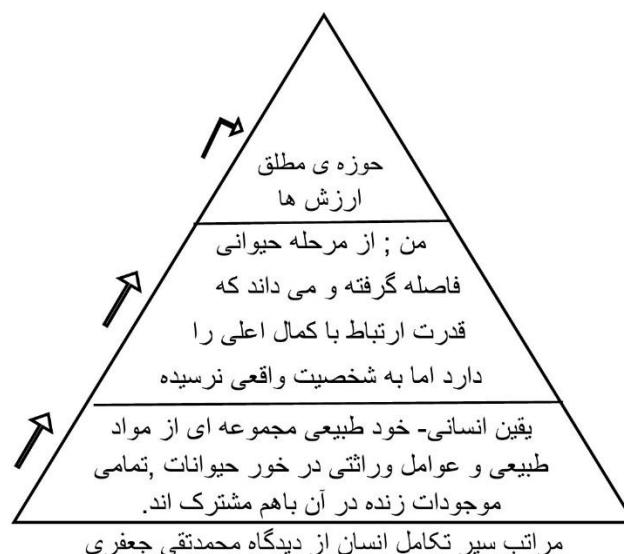
جعفری برای انسان سه یقین در نظر می گیرد. مرحله اول از یقین انسانی با مجموعه ای از مواد طبیعی و عوامل وارثی است که با رعایت قواعد و ضوابط به آن (خود) یا شخصیت اطلاق می شود. این مرحله مرحله ای است که تمامی موجودات زنده باهم مشترک اند و به این معنا دارای خود هستند محمد تقی جعفری مرحله را وحله خود طبیعی ((می نامد و آن را برای انسان فوق العاده تاریک و مبهم و درخور حیوانات ارزیابی می کند (جعفری، ۱۳۶۰، ج ۹ ص ۱۸۰) (جعفری، محمدتقی، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۹، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۰)

در مرحله دوم یقین انسانی ((من)) توانسته از چاه تاریک خود طبیعی بیرون بیاید و با انسان های دیگر و جهان طبیعت تعدیل و هماهنگ شود. این مرحله گرچه بسیار با ارزش است. اما به اعتقاد وی در این مرحله هنوز به شخصیت واقعی خود نرسیده است (همان ص ۱۱۵)

در یقین دوم انسانی احساس در فرد به وجود می آید که به این باور می رسد که در کتاب هستی، قدرت ارتباط با کمال اعلی را دارد

این احساس، نخستین پایه یقین سوم است. در یقین سوم انسانی، انسان وارد حوزه ی مطلق ارزش هاشده است و دیگر بانگاه عقل کمیت نگر به مضامین والای ارزشی نگاه نمی کند، بلکه همه قوانین و تکالیف برایش قابل احترام می باشد و به عظمت و اصالت جان و حیات با تمام لطائف و ظرافت های خاص خود پی برده است (جعفری، ۱۳۶۳، ج ۱۷ ص ۵۵۱)

به باور محمد تقی جعفری، اگر انسان ها بتوانند خود را از زنجیر عوامل طبیعت، زنجیر عوامل تثبیت شده در جامعه و تقلید کورکورانه و تعصب نا به جا در مورد آن ها از زنجیر عدم درک قانون تحول و زنجیر قوانین و مقررات نظم اجتماعی با قوانین عالی روح و جان انسان ها برهاند و در حیاتی بامعنا خواهند زیست.



نتیجه گیری :

باتوجه به مطالبی که دراین گفتار مطرح شده می توان تصویری از سیر تکامل و تعالی انسان بدینگونه مطرح کرد .از دیدگاه مولانا نفس در تمام اطوار از نباتی تا انسانی و همچنین در مراتب مادون و مافوق آنها در مسیر کمال است تا به مرحله نفس مطمئنه یا نفس ملکی که کمال نهایی انسان است. دست می یابد و تبدیل به انسان کبیر که آن را انسان کامل می نامند می گردد

اوبرای این سیر تکاملی نفس پنج مرتبه طراحی می کند ، مرحله اول حیات جمادی و نباتی و مرحله دوم نفس حیوانی یامن همان استخوان و ریشه است که هدف در آن تنازع برای بقاع می باشد و مرحله سوم ، مرتبه ای ورای نفس حیوانی است ،نفس لواحه ،نقطه آغاز تمایز بین خیر وشر و مرحله چهارم انسان تحت تصرف فکر و اراده متمایل به خیر می شود ونفس ناطقه محقق می گردد ودر مرحله پنجم نفس مطمئنه محقق می گردد و شخص احساس رضایت و خشنودی می کند واینجا نقطه کمال نهایی انسان است.وهریک از مراحل و مراتب نسبت به مرحله پایین خود مرتبه ای از کمال است و مادامی که نیاز های سطح پایین محقق نگردد و رو به مرحله بالاتر امکان پذیر نمی باشد.

کارل راجرز یکی از روان شناسان انسان گراست او تحت تاثیر گرایش ذاتی آدم ها برای رشد وکمال یافتن و کسب تغییرات مثبت به این نتیجه رسید که برانگیزنده ی آدمی گرایش به خود شکوفایی است یعنی هر انسانی سعی دارد تمام توان مندی هایش را در محدوده وراثت شکوفا کند.البته او هم فکر نیازهای فیزیولوژیک نشد همان که مولانا از آن به نفس حیوانی تعبیر می کند،ابراهام مازلو دیگر روان شناس مشهور انسان گرا برای تحقق خودشکوفایی سلسله مراتبی از پنج نیاز فطری را معرفی کرد که رفتار انسان را هدایت می کند.

این نیازها عبارت اند از ۱-نیازهای فیزیولوژیک ۲-نیازهای ایمنی ۳-نیازهای تعلق پذیری ۴-نیاز های احترام ۵-نیاز خود شکوفایی .برطبق این الگو نیز تا نیازهای سطح پایین تر ارضا نگردد و نیازهای بالاتر ارزش و اهمیتی نداشته و محقق نمی گردد . به اعتقاد راجرز در بشر میلی ذاتی برای آفرینندگی هست و مهم ترین آفریده هر انسان خود اوست .

به طور کلی نظرگاه مولانا به عنوان دانشمندی از مشرق زمین با نظریات روان شناسان غرب براساس آنچه دراین گفتار آمد، ازیکنواختی و هماهنگی خاص برخوردارند.بااین تفاوت که مولانا دیدگاهی بس عارفانه و سالک منش دارد که از بافت فرهنگی مشرق زمین الهام گرفته است و تکامل انسان را بسته به فرهنگ و مذهب و آموخته های شخصی بیان نموده است و روان شناسان انسان گراتحت تاثیر فرهنگ کاملاً متفاوت مغرب زمین ، نیز همین دیدگاه را دارد.و این مهم از مقایسه دو الگوی مطرح شده در مباحث قبل به وضوح قابل درک ومشاهده می باشد

منابع و مآخذ

- ۱-آتلینسون ،ریتال و دیگران ۱۳۸۵، زمینه ی روان شناسی هیلگارد ،ترجمه محمدتقی براهنی و دیگران ، تهران ، ویراست جدید،انتشارات رشد
- ۲-جعفری ،محمدتقی، ۱۳۶۲ تفسیر و نقدوتحلیل مثنوی جلال الدین محمد بلخی ، دفتر اول،چاپ پنجم،تهران انتشارات اسلامی.
- ۳-جعفری ،محمدتقی ۱۳۶۰، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه ،ج ۹،تهران ، انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی
- ۴-زرین کوب ، عبدالحسین ،۱۳۷۲،سونی ،نقد وشرح تحلیلی و تطبیقی مثنوی ، چاپ چهارم ، تهران ،انتشارات علمی
- ۵-شولتز ،دوان ، سیدنی، شولتز آلن ،۱۹۹۸، نظریه های شخصیت ،ترجمه یحیی سید محمدی چاپ ششم ،تهران ،نشر ویرایش
- ۶- شولتز، دوان ،۱۳۷۵، روان شناسی کمال ، ترجمه گیتی خوشدل ،تهران ، انتشارات البرز

۷- لاندین ، رابرت ویلیام ، ۱۹۹۶ ، نظریه ها و نظام های روان شناسی ، تاریخ و مکتب های روان شناسی ، مترجم یحیی سید محمدی ، ویرایش پنجم ، تهران ، نشر ویرایش

۸- نصیری، عبدالله ، ۱۳۷۱ ، سیمای انسان کامل از دیدگاه مکاتب ، چاپ سوم ، تهران ، انتشارات علامه طباطبائی